

تورم؛ بیماری اقتصاد یا نتیجه نظم جهانی؟

اگر از مردم بپرسید بزرگ ترین دشمن زندگی روزمره چیست، بسیاری پاسخ خواهند داد: جنگ، بیماری یا بیکاری. اما اقتصاددانان دشمن خاموش دیگری را می‌شناسند که بی‌آنکه صدای گلوله‌ای شنیده شود، آرام آرام قدرت خرید، اعتماد عمومی و آینده یک ملت را می‌بلعد. نام این دشمن، تورم است.

تورم فقط گران شدن نان، گوشت یا مسکن نیست؛ تورم یعنی فقیر شدن تدریجی مردمی که هر روز بیشتر کار می‌کنند، اما هر روز کمتر می‌توانند زندگی کنند. نخست پول بی‌ارزش می‌شود. سپس پس‌اندازها. بعد طبقه متوسط. و در نهایت، اعتماد مردم به دولت. به همین دلیل است که تاریخ نشان می‌دهد بسیاری از حکومت‌ها پیش از آنکه در میدان سیاست سقوط کنند، در بازار و در ارزش پول ملی شکست خورده‌اند.

اما پرسش مهم‌تر این است: چه کسی از تورم سود می‌برد؟ در نگاه نخست، همه از تورم زیان می‌بینند.

اما واقعیت پیچیده‌تر از این است. دولت‌هایی که با کسری بودجه مزمن روبه‌رو هستند، همواره وسوسه می‌شوند بخشی از این کسری را از طریق افزایش نقدینگی جبران کنند. چاپ پول، آسان‌ترین راه حل کوتاه‌مدت است؛ زیرا برخلاف افزایش مالیات، نیاز به رأی مردم ندارد.

تورم در حقیقت نوعی مالیات پنهان است؛ مالیاتی که بدون تصویب پارلمان، مستقیماً از جیب مردم برداشت می‌شود. هر اسکناس تازه‌ای که بدون پشتوانه کافی تولید و خدمات وارد اقتصاد شود، از ارزش اسکناس‌های موجود می‌کاهد. اما وقتی سخن از چاپ پول به میان می‌آید، هیچ کشوری به اندازه ایالات متحده مورد توجه قرار نمی‌گیرد. امروز بدهی دولت آمریکا از ۳۸ تریلیون دلار فراتر رفته است؛ بزرگ‌ترین بدهی دولتی در تاریخ اقتصاد جهان. پرسش طبیعی این است: چرا کشوری با چنین بدهی عظیمی ورشکست نمی‌شود؟ پاسخ را باید در جایگاه ویژه دلار جست‌وجو کرد.

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا توانست دلار را به مهم‌ترین ارز ذخیره و مبادلات بین‌المللی تبدیل کند. از آن زمان تاکنون، بخش بزرگی از تجارت جهانی، ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی، معاملات نفت و بازارهای مالی بر پایه دلار انجام می‌شود. این موقعیت، امتیازی کم‌نظیر برای واشنگتن ایجاد کرده است. در حالی که بسیاری از کشورها برای تأمین کسری بودجه با بحران ارزی روبه‌رو می‌شوند، آمریکا می‌تواند بدهی خود را تا حد زیادی با انتشار اوراق قرضه و ارزی تأمین کند که خود منتشرکننده آن است و جهان همچنان به آن تقاضا دارد. به بیان دیگر، جهان بخشی از بار مالی اقتصاد آمریکا را با نگهداری دلار و خرید اوراق خزانه این کشور بر دوش می‌کشد. البته این بدان معنا نیست که آمریکا از قوانین اقتصاد مصون است. افزایش مداوم بدهی، رشد هزینه بهره و کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران می‌تواند حتی برای بزرگ‌ترین اقتصاد جهان نیز چالش‌آفرین باشد. اما جایگاه دلار تاکنون به این کشور امکان داده است که فشارهایی را تحمل کند که برای بسیاری از اقتصادهای دیگر غیرقابل تحمل بود.

در کنار این واقعیت، نهادهای مالی بین‌المللی نیز نقشی تعیین‌کننده در نظم اقتصادی جهان ایفا می‌کنند.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده در آن‌ها نفوذ قابل توجهی دارند، با اعطای وام به کشورهای نیازمند، منابع مالی لازم برای پروژه‌های توسعه یا عبور از بحران را فراهم می‌کنند. اما این وام‌ها همیشه بدون هزینه نیستند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه دهه‌هاست بخش بزرگی از درآمد ملی خود را صرف بازپرداخت اصل و بهره بدهی‌های خارجی می‌کنند. در بسیاری از موارد، دولت‌ها ناچار می‌شوند برای پرداخت اقساط، مالیات را افزایش دهند، یارانه‌ها را حذف کنند، دارایی‌های عمومی را خصوصی‌سازی کنند یا هزینه‌های اجتماعی را کاهش دهند.

از همین رو، شماری از اقتصاددانان و منتقدان نظم اقتصادی جهانی معتقدند که نظام بدهی بین‌المللی، تنها ابزاری برای تأمین مالی نیست؛ بلکه می‌تواند به سازوکاری برای حفظ وابستگی اقتصادی و افزایش نفوذ سیاسی نیز تبدیل شود. در چنین ساختاری، کشوری که بدهکار است، تنها پول باز نمی‌گرداند؛ گاه بخشی از آزادی تصمیم‌گیری اقتصادی خود را نیز از دست می‌دهد. در نهایت، شاید بزرگترین قدرت در جهان امروز نه ارتش‌ها، بلکه **کنترل پول، اعتبار و بدهی** باشد. قدرتی که می‌تواند بدون شلیک حتی یک گلوله، دولت‌ها را وادار به تغییر سیاست، کاهش بودجه، افزایش مالیات یا پذیرش شروطی کند که در شرایط عادی هرگز نمی‌پذیرفتند. به همین دلیل، رقابت اصلی قرن بیست‌ویکم تنها بر سر نفت، گاز یا فناوری نیست؛ بلکه بر سر این پرسش بنیادین است: چه کسی پول جهان را تولید می‌کند، چه کسی آن را وام می‌دهد و چه کسی بهای آن را می‌پردازد؟ شاید پاسخ همین پرسش، بیش از هر تحلیل نظامی، منطق بسیاری از تحولات سیاسی و اقتصادی جهان معاصر را توضیح دهد.